

کاش من یک بچه آهو می شدم  
می دویدم روز و شب در دشت ها  
توی کوه و دشت و صحرا روز و شب  
می دویدم تا که می دیدم تو را  
چون که روزی مادرم می گفت تو  
دوست با یک بچه آهو بوده ای  
خوش به حال بچه آهویی که تو  
توی صحرا ضامن او بوده ای  
پس بیا من بچه آهو می شوم  
بچه آهویی که تنها مانده است  
بچه آهویی که تنها و غریب  
در میان دشت و صحرا مانده است  
روز و شب در انتظارم پس بیا  
دوست شو با من ، مرا هم ناز کن  
بند غم را از دو پای کوچکم  
با دو دست مهربانت باز کن